**هدفهاى سوره**

**آنچه در اين سوره مى‏خوانيم:**

**1 ـ آداب شب زنده دارى؛ 2 ـ آداب قرائت قرآن؛ 3 ـ بشارت نزول وحى؛ 4 ـ مزاياى شب و روز؛ 5 ـ آداب مسلمانى، در ياد خدا بودن، از غير خداوند بريدن، به خداوند اعتماد داشتن، شكيبا بودن، از مردان بد دورى گزيدن، دنبال روزى رفتن، در راه حق جنگيدن، نماز گزاردن، بر فقرا زكات دادن و در راه خداوند وام دادن؛**

**6 ـ خداشناسى: خداوند پروردگار ماست، صاحب و مالك شرق و غرب (همه هستى) است، جز او معبود به حقى نيست، يار و ياور بندگان است، وعده او راست است، بر بندگان مطيع پاداش نيك مى‏دهد؛**

**7 ـ معاد و روز قيامت با زنجيرهاى سنگين و آتش افروخته، طعامهاى گلوگير، عذاب دردناك، لرزش زمين، لرزش كوهها و بالاخره شدت روز قيامت؛**

**8 ـ فرمان بردن پيغمبر و گروهى از مؤمنان در شب خيزى از امر خداوند و قبول خداوند از آنان و تخفيف دادن به آنان.**

**اين سوره بنابر قول مشهور دومين سوره‏اى است كه بر رسول خدا نازل گشته است و داراى چهار بخش است:**

**بخش نخست:**

**ياايها المزمل (1) قم الليل الاّ قليلا (2) نصفه منه او انقص منه قليلا (3)اوزد عليه و رتل القران ترتيلا(4) سنلقى عليك قولاً ثقيلا (5) ان ناشئة الليّل هى اشد وطأ و اقوم قيلا(6) و ان لك فى النهار سبحاً طويلاً(7) و اذكر اسم ربك و تبتل اليه تبتيلا(8) رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا(9).**

**ترجمه: اى جامه بر خود پيچيده \* شب را زنده بدار مگر اندكى را\* نيمه‏اى از آن را يا اندكى از نيمه كم كن \* يا اندكى بر نيمه بيفزاى و قرآن را شمرده و روشن بخوان \* ما به تو سخنى دشوار را القاء خواهيم كرد\* هر آينه شب هنگام از بستر برخاستن مرافقت زبان و دل را افزاينده‏تر است و بيان سخن را استوار دارنده‏تر \* كه كارهاى تو در روز بسيار است\* و نام پروردگارت را ياد كن و از همه ببر و به او بپيوند\* پروردگار مشرق و مغرب. هيچ خدايى جز او نيست. او را كارساز خويش برگزين\*(1)**

چنانكه گفتيم اين سوره بنابر قول مشهور دومين سوره‏اى است كه بر رسول خدا نازل گشته است:

**علامه طباطبايى در الميزان مى‏گويد:**

**اين سوره از حقايق سور است به طورى كه گفته شد اين دومين يا سومين سوره‏اى است كه بر پيغمبر نازل شده است.**

**عبدالرزاق غالب المهدى در تفسير نظم الدرر از شخصى ـ بدون ذكر نام ـ نقل مى‏كند كه اين سوره در اول نبوّت نازل شده، همچنانكه يا ايهاالمدثر در اول رسالت نازل گشته است؛**

**اما اين سخن با توجه به آيه پانزده اين سوره (انا ارسلنا اليكم رسولا شاهدا عليكم كما ارسلنا الى فرعون رسولا) بعيد است. چنانكه در كشاف نيز آمده است كه «سوره مدثر» پس از «مزمل» و مزمل پس از «ن و القلم» و ن و القلم پس از «علق» نازل شده است.**

**ـ سيوطى در درالمنثور از ابن عباس در اين مورد چنين نقل مى‏كند:**

**سوره مزمل در مكه در نخستين روزهاى وحى نازل گشته است به طورى كه وقتى رسول خدا سخن فرشته را شنيد، بسوى او نگاه كرد و هنگامى كه او را ديد وحشت او را فرا گرفت و به خانه آمد و به اهل خانه گفت زملونى، زملونى.**

**در تفسير منير هم اين سخن با عبارات ديگر نقل شده است.**

**در تفسير برهان نيز آمده است كه سوره مزمل پس از سوره قلم بر پيغمبر نازل شده است. (جز آيات ده و يازده و دوازده و بيست كه بعداً نازل شده‏اند.).**

**قرطبى و ابوالفتوح رازى و مفسران ديگر هم همين را آورده‏اند. اما از مطالعه در آيات دهم، يازدهم و دوازدهم و دقت در مفهوم آنها و همچنين انسجام و ارتباط آنها با آيات قبلى مى‏توان گفت كه نزول اين آيات با آيات قبلى اين سوره همزمان بوده است؛ لكن در عبارات آيه بيستم قراينى وجود دارد كه نشان مى‏دهد اين آيه با فاصله زمانى نازل شده است. (برخى اين فاصله را يكسال و بعضى بيشتر و حتى ده سال هم ذكر كرده‏اند.).**

**معناى برخى از واژه‏ها**

**«مزمل» (به تشديد زا و ميم)، اسم فاعل از تزمل به معناى پيچيدن لباس و پارچه به خويشتن است؛ چون پيغمبر در هنگام نزول اين آيات پارچه يا قطيفه‏اى روى خود داشت لذا خداوند او را با اين تعبير مخاطب ساخت. زمخشرى مى‏گويد:**

**اين تعبير نوعى تهجين و توبيخ را مى‏رساند؛ زيرا آنچه از اين تعبير استفاده مى‏شود اين است كه: چرا پارچه به خود پيچيده و خوابيده‏اى. بايد بپاخيزى و دامن همت بر كمر بندى و دنبال هدايت و تبليغ باشى، با اين همه كار مهم كه دارى هنگام تحرك و كوشش است؛ از اين روى به جاى يا ايهاالنبى، يا ايهاالرسول «يا ايهاالمزمل» خطاب مى‏شود.**

**در تفسير نظم الدرر هم از اين فكر با كمى تخفيف و ترقيق پيروى شده است. اما در تفسير قاسمى عكس اين آمده است چرا كه او مى‏گويد از اين آيه تلطيف و تحسين استنباط مى‏شود. علامه طباطبايى هيچكدام را نپسنديده و مى‏گويد تحسين و تهجين هيچيك از اين خطاب استفاده نمى‏گردد. به نظر ما تفسير قاسمى از اين تعبير ـ با بيانى كه مى‏آيد ـ نزديك‏تر به صواب است.**

**«قم الليل» برخى از مفسران كلماتى را در اين آيه در تقدير گرفته و گفته‏اند: اين آيه در حقيقت چنين است: «قم للصلوة فى الليل يا اقم الصلوة فى الليل».**

**«الا قليلا» استثناء از ليل است؛ نصفه و دو معطوف بعدى بدل است از ليل و ضمير نصفه به ليل و منه و عليه به نصفه برمى‏گردد.**

**وجوه ديگرى هم گفته شده است؛ ولى آنچه گفته شد استوارتر به نظر مى‏رسد.**

**«ترتيل» به معنى قرائت قرآن است به گونه‏اى كه كلمات و حروف درست و روشن و واضح ادا مى‏شود. (مقاطع به خوبى مراعات گردد).**

**نقل شده است كه رسول اللّه‏ قرآن را با ترتيل مى‏خواندند و از حضرت على عليه‏السلام هم در خصوص نحوه قرائت قرآن چنين نقل شده است:**

**لا تنثروه نثرالدقل و لاتهذه هذا الشعر قفوا عند عجائبه و حركوا به القلوب ولايكن همّ احدكم آخرالسوره.**

**قرآن را مانند رمل در هم نريزيد و مانند شعر تند نخوانيد. در كلمات شگفت انگيز بايستيد. دلها را متوجه آن سازيد به گونه‏اى كه در تسخير آن در آيند و همّ كسى از شما اين نباشد كه به آخر سوره برسد.**

**«قولا ثقيلا» سخن سنگين؛ سنگينى سخن يا به اين است كه فهم و درك آن سنگين است، به عبارت ديگر به دليل دارا بودن مطالب ظريف و دقيق و يا حقايق فراوان فهم آن براى همگان ممكن نيست و دركش مستلزم نوعى تلاش و مجاهدت است، يا بدين جهت است كه تحقق بخشيدن، و عينيت دادن و عمل نمودن به آن سخت است. به بيان ديگر متضمن تكاليف و وظايف و اوامر و نواهى است كه مخاطب را به زحمت مى‏اندازد، يا به اينكه متانت و رزانت و قاطعيت و صراحت دارد يا وعده و وعيد آن انسان را سراسيمه و پريشان مى‏سازد؛ اينها و غير اينها هم هست كه سخن را سخت و سنگين مى‏سازد.**

**«ناشئة الليل» يا مصدر است مانند عاقبة، به معناى حدوث، تكون و پديدار شدن، يا اسم فاعل بوده و به موصوف خود به طور اضافه بيانيه اضافه شده است و مراد از آن خود شب است كه ما آن را به پديده شب يا حادثه شب معنا مى‏كنيم. از ابن عباس هم چنين نقل شده است:**

**ناشئة الليل هى نفس الليل.**

**ولى برخى برآنند كه ناشئة الليل نمازى است كه در شب خوانده مى‏شود و همچنين گفته شده است كه ناشئة الليل شب خيزى است (برخاستن از خواب) و همينطور به معناى ساعات شب (ساعات اول شب يا ساعات آخر شب) نيز آمده است؛ اما همه اين احتمالات به نظر ما مرجوح است.**

**«وطاً» يعنى كلفت، مشقت و به معناى مرافقه دل و زبان نيز آمده است و وطئ الارض قدم گذاشتن بر زمين است. اشد وطاً يعنى قدم محكم و استوار.**

**«سبح» به معناى شنا در آب. سبح طويل كنايه از فرو رفتن در كارهاى روزانه است كه هر گونه فرصت انديشه و تفكر را از انسان مى‏گيرد. به ماهى شناورى تشبيه شده است كه به دنبال شكار خويش يا به دليل فرار از خطر، به سرعت شنا مى‏كند و دور مى‏شود.**

**«التبتل: القطع، الانقطاع» يعنى از ماسوى اللّه‏ بريدن، به خدا پيوستن. جهان و هر چه در آن هست به دور انداختن و خدا را خواستن.**

**«توكل» ثقه داشتن، اعتماد كردن.**

**تفسير**

**مخاطب آيات اين سوره خود رسول اللّه است و مراد از عبارت «يا ايها المزمل» يعنى اى به لباس پيچيده، يا اى زير لباس يا قطيفه پنهان شده، آن حضرت مى‏باشد؛ اما با خواندن اين آيه سؤالى كه مطرح مى‏شود اين است كه اين چگونه خطابى است؟ چرا خطاب يا رسول اللّه نيست يا نبى اللّه و يا محمد نيست؟**

**در توجيه اين مطلب برخى مانند زمخشرى گفته‏اند روح اين خطاب تهجين و توبيخ است و پاره‏اى برآنند كه اين تلطيف و تحسين است و بعضى گفته‏اند نه اين است و نه آن.**

**ـ هر چند اين نوع خطاب ظاهراً نوعى تهجين و توبيخ را مى‏رساند. اما با در نظر گرفتن وضعيت و حالت رسول اللّه مى‏توان گفت كه موقعيت خاص آن حضرت چنين خطابى را اقتضا دارد. و اينگونه خطاب چيزى نيست مگر تحسين و تلطيف.**

**توضيح مطلب:**

**سخن گفتن با بيگانه كه هيچگونه علاقه‏اى بين متكلم و مخاطب نباشد؛ با اين لحن و مقال شايسته نيست. شايد هم تهجين و توبيخ و بى اعتنايى از آن به نظر آيد؛ ولى هنگامى كه پيغمبر و حالت او در نظر گرفته مى‏شود راز اين معما هويدا مى‏گردد: نخستين روزهاى وحى است. پيغمبر فرشته‏اى را مى‏بيند كه پيش از اين نديده بود و صداهايى به گوش او، به جان و دل او زمزمه مى‏شود كه پيش از اين نشنيده بود يا اگر هم چيزهايى بوده اينگونه نبوده است. مأموريتى از جانب خداوند به او محول شده كه بسى سنگين و طاقت فرساست و در اين مأموريت از او خواسته شده كه بپاخيزد و امت و جامعه را اصلاح كند. جامعه‏اى آشفته، بى فرهنگ، با آداب و رسوم زشت و بى حاصل و باورهاى شرك آلود و پست، با مردمى نفرت‏انگيز كه رسول اللّه از آنها فرار كرده به دل صحراها و شكاف كوهها پناه برده و از دورى آنان احساس راحتى و آسايش مى‏كرد؛ بايد به ميان آنان برگردد و از نو چهره‏هاى منحوس و خشن آنان را تحمل كند. مردمى كه با ديدن اولين بارقه دعوت، افتراها و تهمتها را شروع كرده‏اند. عادى‏ترين سخنانشان اين است كه محمد ديوانه شده است يا مى‏گويند دروغ مى‏گويد. شخص قابل تحملى، سخن سنجى، اهل دلى، درد آشنايى، يار و ياورى هم نيست كه اين مطالب را با او در ميان گذارد تا راز دل بگشايد و احساس سبكى كند. بشدت نيازمند مهر و لطف و عنايت دوست و محبوب خويش است. و اين همان وضعى است كه وقتى براى موسى بن عمران پيش مى‏آيد از خداوند درخواست مى‏كند كه برادرش هارون را وزير و ياور او گرداند و او را از تنهايى برهاند. اينجاست كه به دور از هر گونه تشريفات معمولى و رسومات عادى مورد خطاب واقع مى‏شود، در چنين حالتى هيچگونه خطابى دلنشين‏تر و بى پيرايه‏تر و عادى‏تر از اينگونه خطاب نمى‏باشد.**

**نظير اين گونه خطاب را ما از شاعر مى‏شنويم كه مى‏گويد: برخيز شتر بانا بر بند كجاوه! حالتى به مخاطب دست مى‏دهد كه اگر مى‏گفت برخيز پادشاها، شاهنشاها، بزرگا و فرمانروايا دستور بده، فرمان بده، حكم بده، اين احساس لطيف را نداشت. آرى مزمل و مدثر زخمه‏اى است كه بر تارهاى دل حساس و لطيف شنونده مى‏نوازد كه در اين مقطع تاريخى و شرايط روحى و اجتماعى هيچ خطاب تشريفاتى كار آن را نمى‏كند.**

**بنابراين حق با آنانى است كه مى‏گويند اين گونه خطاب تلطيف و تحسين است نه تهجين و تحقير. به ويژه با توجه به اينكه خطاب «يا ايهاالمدثر» در اين مقطع نازل شده است. اگر در خطاب اول توبيخ و تهجين استفاده مى‏شد اين امر مستلزم آن است كه رسول الله آن توبيخ را دريافت كرده و وضع خود را تغيير دهد تا خطاب بعدى يا ايها المدثر به او نشود زيرا خيلى بعيد است كه رسول الله با خطاب مزمل توبيخ شود و در وضع خود تغيير ندهد تا مستوجب توبيخ دوم شود؛ بنابراين، اين بهترين شاهد است كه ايها المزمل براى تهجين نبوده است.**

**قم الليل الا قليلا\* نصفه اوانقص منه قليلا\* اوزد عليه؛ شب را بپاخيز مگر اندكى از آن را كه لازم است بخوابى و استراحت نمايى. نصف شب را يا كمى از نصف يا بر نصف نيز بيافزا. برخى گفته‏اند تقدير آيه چنين است: قم للصلوة فى الليل، براى نماز خواندن در هنگام شب برخيز. درست است كه شب خيزى بدون اشتغال به عبادت و ذكر خداوند و نماز و تلاوت قرآن مطلوبيت چندانى ندارد؛ ولى اين امر از سياق سخن دانسته مى‏شود نه اين‏كه معناى آيه بوده و چنين تقديرى داشته باشد، پس اين تقدير گرفتن بر خلاف حسن سليقه در القاى كلام است. چنانكه به جاى قم الليل گفته مى‏شد قم للصلوة فى الليل، سخن معمولى بود و از حسن ايجاز خالى.**

**«و رتل القرآن ترتيلا» قرآن بخوان، نه خواندن شتاب زده، بى احساس، بى روح، بلكه با تأنى. به گونه‏اى شمرده و واضح كه كلمات و حروف و مقاطع دانسته شود؛ با آهنگى موزون كه كلمات آن از ژرفاى جان برخيزد و در دل نشيند. همه وجودت، زبانت، احساست مجذوب آن شده و در آن ذوب گردد. اين ترتيل است نه مطالعه آن، نه تفكر در آن. زبانت بگويد. گوشت بشنود. حواست به آن معطوف گردد آن هم در دل شب و سكوت و خاموشى.**

**خدا مى‏خواهد با اين شب خيزى و عبادت و ذكر خدا و قرائت قرآن، او را بسازد، احيا كند، از نو متولد شود. تولدى نورانى، ربوبى و خدايى. جان و دلش شكوفا شده و آماده و پخته گردد و لبريز از عشق خدا شود. (ادبنى ربى فاحسن تأديبى).**

**اگر او خود چنين نباشد چگونه مى‏تواند ديگران را، جامعه را و خلاصه جهان را بسازد و صاحب دعوت باشد.**

**«انا سنلقى عليك قولا ثقيلا» بزودى با تو سخن سخت و سنگين، سخن خواهم گفت؛ سخنى كه فهم و دركش دشوار و سنگين است؛ چون سطحش بالا و ريشه آن عميق و دقيق است؛ مانند توحيد و عرفان حضرت حق تعالى شأنه و آشنايى با راز هستى و شناخت كانون جوشان وجود و حقيقت انسان و جهان و آغاز و انجام آنها و نقاط قوت و ضعف آنها و حركت و پويايى تكاملى آنها و درجه كمال مطلوب آنها كه جز با دلى وسيع و روحى بلند و فكرى بالغ و رشيد و پرتوان كسى نمى‏تواند به اينها برسد. به تو خواهم گفت «فاستقم كما امرت» (هود / 114) و اين آنچنان سنگين خواهد بود كه خواهى گفت «شيبتنى سورة هود»، به تو خواهم گفت «يا ايهاالرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و اللّه يعصمك من الناس» (مائده / 72) و به تو خواهم گفت «فاصبر لحكم ربك و لا تطع منهم اثما او كفورا» (الدهر / 25) به تو خواهم گفت «فاما اليتيم فلاتقهر و اما السائل فلاتنهر و اما بنعمة ربك فحدث» (ضحى / 11 ـ 9) به تو خواهم گفت «فاصبر لحكم ربك و لاتكن كصاحب الحوت اذ نادى ربه و هو مكظوم» (قلم / 49) و درباره تو خواهم گفت «و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنامنه الوتين» (حاقه / 47 ـ 45) به تو خواهم گفت «فلا تطع المكذبين ودوا لوتدهن فيدهنون و لاتطع كل حلاف مهين» (قلم / 11 ـ 9).**

**وعده عذاب و نكال بر كفار و معاندان، معارضان و منافقان نازل خواهم كرد و وعده آتش و جهنم و عاقبت سوء خواهم داد. آيات جهاد و رودررويى با كفار و مشركين خواهم خواند و...**

**اينها دلى به پهناى فلك، همتى والا، اراده آهنين، قدرتى شكست‏ناپذير مى‏خواهد و آنهم جز با نزديكى با خدا و ذكر او و توكل به او و تفكر در او و تلاوت قرآن و شب زنده دارى ميسر نخواهد بود.**

**پس آيه شريفه انا سنلقى عليك قولا ثقيلا نتيجه آيات قبلى و مقدمه آيات بعدى است. اما چرا بايد نصف شب را بيدار بماند و مشغول نماز و تلاوت قرآن گردد و از خواب و خوراك و استراحت دور باشد. اگر براى آمادگى و مهيا بودن است تا توان شنيدن آن پيام سنگين و طاقت فرسا را داشته باشد، مگر نمى‏شود اين آمادگى را با نماز و تلاوت قرآن در هنگام روز پيدا كرد. چرا شب نه روز؟ پاسخ اين سؤال را در آيات بعدى مى‏خوانيم:**

**«ان ناشئة الليل هى اشد وطا و اقوم قيلا» همانا پديده شب قدمش از قدم هر راهرو ثابت و استوارتر و سخنش از سخن هر سخنور محكمتر و متين‏تر است.**

**اين جمله يا در تعريف و تمجيد شب است يا شب زنده دارى يا شب زنده دار. دو احتمال دوم و سوم مرجوحند؛ زيرا احتمال سوم موجب حذف و تقدير است، ناچاريم كلمه نفس را در تقدير بگيريم و «ناشئة الليل» را به «النفس الناشئة فى الليل» معنا كنيم و اگر اين توجيه را بپذيريم، مفهوم كلام از اوج فصاحت تا حد سخن معمولى سقوط مى‏كند. و احتمال دوم هر چند موجب حذف و تقدير نيست ولى در اشكال دوم با احتمال سوم مشترك است. اما بنابر احتمال اول كه به نظر ما احتمال راجح است، آيه مباركه داراى جهاتى از فصاحت و بلاغت و محسنات ادبى است؛ زيرا**

**اولا: «ناشئة» مصدرى خواهد بود به معناى حادثه و واقعه و در اين صورت اضافه بيانيه است و منظور از آن خود شب است، بنابر آنچه از «ابن عباس» نقل شده در جواب سؤال از «ناشئة» مى‏گويد: خود ليل است تمام ليل.**

**پس «ناشئة الليل » يعنى پديده شب، و اين خود تعبير زيبايى است؛ مانند صحنه شب، افسانه شب، غول شب و غيره اما اگر بجاى اين تعبير فقط گفته مى‏شد «ان الليل» آن زيبايى را نداشت.**

**ثانيا: در اين آيه مباركه پديده شب به انسان مصمم و مقاومى تشبيه شده است كه با قدمهاى محكم و ثابت به سوى هدف پيش مى‏رود و استوارى و قدمهايش از تصميم درونى و مقاومت شگرف روحى او حكايتها دارد و در اين تشبيه به سبك استعاره بالكناية، مشبه به حذف شده و لوازم و مناسبات وى بر مشبه كه ليل است بار شده است «هى اشد وطاً».**

**و همچنين در تعبير دوم «و اقوم قيلاً» شب به يك سخنران متفكر و قوى كه قدرت استدلال و استحكام نطقش نشان روشنى از انديشه‏هاى بلند او است تشبيه شده، در اينجا نيز به همان سبك مشبه به محذوف و مشبه مذكور و مناسبات و لوازم مشبه به، به مشبه نسبت داده شده است و اين همان چيزى است كه نظائرش در كلمات ادبا و شعراء مشهود است مانند**

**شب سراسيمه بساط خود ر  
اجمع مى‏كرد و پريشان مى‏رفت**

**آن همه گوهر رخشنده كه داشت  
دور افكنده شتابان مى‏رفت**

**شب كه ترس آور و وحشت افزاست  
كس ندانست چرا مى‏ترسيد**

**شب تاريك كه دل لرزاند  
وحشتى داشت از آن مى‏لرزيد**

**در پس پرده شب روز چو ديد  
آنهمه محنت جانفرسا را**

**پابپا كرد و نمى‏رفت جلو  
داشت در سلسله گوئى پا را**

**شب نمى‏خواست كه مردم گويند  
چه بلا خيز شب تارى بود**

**روز هم داشت سر از شرم به پيش  
كه نگويند سيه كارى بود**

**يا مانند اين شعر:**

**گوئى از عشق خبر دارد شب  
چه خبرها كه ببر دارد شب**

**يا:**

**شب على ديد به نزديكى ديد  
ليك او نيز به تاريكى ديد**

**در آيه مباركه وقتى كه جمله فوق درباره شب گفته مى‏شود، براى اينكه مطلب را كاملاً روشن كند تقابلى ميان شب و روز ايجاد مى‏كند و خصوصيت روز با اين تعبير آورده مى‏شود:**

**«ان لك فى النهار سبحاً طويلاً» همانا تو در روز شناورى هستى پرتوان و پيگير. مقصود اين است كه شب براى اين منظور مناسب‏تر از روز است؛ زيرا مشاغل اجرايى اجتماعى و سياسى و نظامى و... فرصت و فراغتى براى تو باقى نمى‏گذارد و تو را در خود فرو مى‏برد، مانند ماهى در آبهاى اقيانوسها با آنهمه موج و تلاطم، ماهى در آن طوفان در پى طعمه يا فرار از گزند دشمنى كه وى را تعقيب مى‏كند به شناى سريع و ماهرانه و بى وقفه خويش ادامه مى‏دهد تا مسير دريا را دنبال كند.**

**در اين آيه اشتغال رسول اللّه به كارهاى روزانه، به تلاش ماهى در فرار از گزند يا در تحصيل طعمه تشبيه شده و مشبه به محذوف گشته و لوازم آن كه سبح طويل است براى مشبه اثبات گشته است. وقتى اين تقابل را با تقابلى كه ميان شب و روز در شعر برخى از شاعران آمده مقايسه كنيم معناى معجزه و جايگاه بلند قرآن را در فصاحت و بلاغت بگونه‏اى روشن در مى‏يابيم:**

**شب نه چون روز بد و جانكاه است  
شب كجا روز كجا شب ماه است**

**بد نيست از ميان مطالب زيادى كه در اين زمينه هست فقط به يك نكته اشاره كنم تا فرق ميان كلام خالق و مخلوق معلوم گردد. حال مخلوق هر چند شاعر و اديب و نكته سنج باشد.**

**هنگامى كه شاعر در صدد مقايسه شب و روز بر مى‏آيد و مى‏خواهد به ستايش شب بپردازد، ندانسته و ناخودآگاه يكى از خصلتهاى بشرى در كار او دخالت مى‏كند و مىانديشد كه بايد از اهميت روز كاست و آن را تحقير كرد تا مقام والاى شب بيشتر به چشم آيد، از اين رو روز را «بد و جانكاه» تعبير مى‏كند. اين همان خصلتى است كه در مستكبرين و مستبدين و به تعبير قرآن «اولى النعمه» خيلى به روشنى ديده مى‏شود. اينان براى استكبار و خود بزرگ بينى، ديگران را به شكلهاى گوناگون كوچك و تحقير مى‏كنند تا از اين راه بر بزرگى خويش بيفزايند و اين يكى از رذائل روحى انسان است كه بايد بوسيله اخلاق و عرفان معالجه شود.**

**حالا با اين توجه دوباره آيه شريفه «ان ناشئة الليل هى اشد وطاً و اقوم قيلا ان لك فى النهار سبحاً طويلاً» را از نظر بگذرانيد.**

**«واذكراسم ربك و تبتل اليه تبتيلاً» و در ياد خدا باش و از ماسوى اللّه آزاد شو و با انقطاع كامل از ماسوى اللّه ببر و به خداوند بپيوند.**

**علماى اخلاق در اعتبارات زهد كه همان انقطاع از ماسوى اللّه است درجاتى قائل شده‏اند:**

**الف: زهد در عقيده**

**1 ـ بريدن از دينى على رغم ميل باطنى و على رغم آنكه حسب و علاقه آن در دلش جاى كرده و در اعماق جانش ريشه دوانده است ولى با مشقت و مجاهدت با نفس درباره آن زهد مى‏ورزد.**

**2 ـ اعراض از دينى به آسانى و سهولت، به طورى كه از نظر روانى هيچ گونه مشقتى براى او پديد نيايد.**

**3 ـ اعراض از دينى بنحوى كه هيچ گونه تمايل قلبى به آن نداشته باشد و از اين اعراض احساس خوشى و آرامش هم بكند و اين بالاترين حد آزادى از قيد و بند و بريدن از ماسوى اللّه است.**

**ب: زهد در عمل**

**1 ـ اعراض و ترك محرمات و چيزهايى كه شرعاً حرام است، هر چند در آن لذت نفس باشد و اين زهد در محرمات است؛**

**2 ـ ترك شبهات؛**

**3 ـ ترك همه چيزهايى كه از نياز ضرورى بيشتر است، هر چند حلال باشد؛**

**4 ـ ترك هر چيزى كه در آن تمتع و لذت نفس است حتى به قدر نياز و اگر هم به آن روى آورد به دليل ضرورت باشد نه لذت و تمتع؛**

**5 ـ ترك همه ماسوى اللّه به طورى كه اشتغال به غير اللّه از باب اكراه و اجبار باشد نه از باب رغبت و تلذذ نفس و اين همان تبتل و انقطاع است.**

**و اما آنچه بايد در اين راه به عنوان هدف در نظر گرفته شود:**

**1 ـ نجات از آتش جهنم و غضب خدا؛**

**2 ـ ثواب آخرت و نعيم آن؛**

**3 ـ و بالاخره مرحله‏اى كه در آن هيچ رغبت و ميلى به دينى نداشته باشد، فقط خدا و لقاء او را مشغول سازد و لذتى منظور نظر او نباشد. تنها مستغرق در خدا باشد. در اينجا سخنهايى است كه بايد در كتاب اخلاق گفته شود.**

**«رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلاً» ـ خداى مشرق و مغرب، معبود بحقى جز او نيست، او را وكيل خويشتن كن.**

**منظور از مشرق و مغرب كل عالم طبيعت است و كلمه «رب» بيانگر اين است كه نظامى در كل جهان حكم فرماست و محرك و جهت دهنده و كنترل كننده آن خدا است.**

**معبودى كه به راستى معبود باشد جز اللّه نيست و بايد كارها را به او واگذار كرد و او را وكيل گرفت. خدا را وكيل گرفتن همان توكل به خدا كردن است كه در علم اخلاق بخش مفصلى را تشكيل مى‏دهد:**

**1 ـ معناى توكل؛ 2 ـ فضيلت آن؛ 3 ـ درجات آن؛ 4 ـ آيا سعى و كوشش با توكل منافات دارد يا نه؟؛ 5 ـ راه تحصيل توكل چيست؟.**

**آنچه در اينجا به آن اشاره مى‏كنيم فقط معناى توكل و درجات آن است:**

**توكل اين است كه انسان از ته دل و از ژرفاى وجودش نسبت به خداوند احساس اعتماد كند و بداند و حس كند كه لاحول و لاقوة الا باللّه العلى العظيم. انسان بايد با توجه، علم و قدرت و عنايت و رحمت خدا را باور كند و كارها را در دست اقتدار او ببيند.**

**در آيات زيادى به اين مطلب تأكيد شده است:**

**1. و على اللّه فتوكلوا ان كنتم مؤمنين؛**

**2. ان اللّه يحب المتوكلين؛**

**3. و من يتوكل على اللّه فهو حسبه؛**

**4. و من يتوكل على اللّه فان اللّه عزيز حكيم.**

**اعتماد به خدا درجاتى دارد؛ ممكن است اعتماد به خدا در حد اعتماد به ديگران باشد و يا در حد اعتماد بچه به مادرش باشد و ممكن است درجه اعتماد به خدا به حدى باشد كه انسان خود را در برابر خدا آنچنان ببيند كه از خود هيچگونه استقلالى ندارد.**

**جهت هدايت:**

**گفته شد كه قرآن كتاب هدايت است.**

**هدايت سه مركز و شش محور دارد:**

**مراكز سه گانه: 1. شناخت خدا؛ 2. شناخت انسان؛ 3. شناخت جهان.**

**محورهاى شش گانه: 1. ارتباط خدا ـ انسان؛ 2. ارتباط انسان ـ خدا؛ 3. ارتباط خدا ـ جهان؛ 4. ارتباط جهان ـ خدا؛ 5. ارتباط انسان ـ جهان؛ 6. ارتباط جهان ـ انسان.**

**كل مسائل هدايت انسان از اين سه مركز و شش محور بيرون نيست.**

**قرآن هم كه كتاب هدايت است مطالب و گفتارش يا مربوط به يكى است يا به بيش از يكى از اينهاست:**

**ـ آيات يك تا چهار مربوط به مركز دو و محور دو است؛ ـ آيه پنج مربوط به محور يك است؛ ـ آيه شش مربوط به مركز سه است؛ ـ آيه هفت مربوط به محور پنج است؛ ـ آيه هشت مربوط به محور دو است؛ ـ آيه نه مربوط به مركز يك و محور سه و محور دو است.**

**يك خطاب و پنج امر: قم الليل، رتل، و اذكر، تبتل، فاتخذه وكيلا. يك خبر از آينده انا سنلقى عليك دو تعليم ان ناشئة الليل، و رب المشرق و المغرب.**

**مطالب: نبوت، عبادت، قرآن، شب و روز، خدا.**

**بخش دوم**

**و اصبر على مايقولون واهجرهم هجرا جميلا (10) و ذرنى و المكذبين اولى النعمة و مهلهم قليلا(11).**

**ترجمه: و بر آنچه مى‏گويند صبر كن و به وجهى پسنديده از ايشان دورى جو\***

**تكذيب كنندگان صاحب نعمت را به من واگذار و اندكى مهلتشان ده\*.**

**واژه‏هاى اين بخش:**

**صبر: تحمل، بردبارى، شكيبايى؛**

**هجر: دورى گزيدن، ترك كردن؛**

**امهال: مهلت دادن.**

**تفسير:**

**در برابر سخنانى كه درباره تو و رسالت تو و خداى متعال مى‏گويند شكيبا باش و از آنان به روش و سبك زيبا و جميل و نيكو دورى گزين و تكذيب كنندگان را به من واگذار. كسانى كه صاحبان نعمت (ثروت و مقام) هستند و اندك زمانى به آنان مهلت ده.**

**از اين آيات دانسته مى‏شود كه قبل از نزول اينها رسول الله دست به ابلاغ رسالت زده و صاحبان نعمت و قدرت‏هاى سياسى و نظامى و اقتصادى مقاومت ورزيده و مخالفت نموده‏اند و كار به آنجا رسيده بود كه خداوند در اين باره دستور خاصى مى‏دهد؛ لذا گفته‏اند كه اين دو آيه همراه با ساير آيات اين سوره نازل نشده‏اند بلكه با فاصله نازل گشته و به دستور پيغمبر در اين قسمت از سوره قرار داده شده است ولى ممكن است كه اين آيات شريفه پيش از شروع مخالفتها و مقاومتها نازل شده باشند و به عنوان پيشگويى و پيش بينى اين سخنها گفته شده باشد و اين هيچ استبعادى ندارد. گذشته از اين، در سوره علق هم گذشت كه قبل از مأموريت پيغمبر بر رسالت، حالتهايى در پيغمبر ظاهر شده بود كه موجب نگرانيهاى قريش بلكه مخالفتها و ضديتها شده بود. شايد آيات اشاره به آن مخالفتها باشد.**

**در اين آيات لازم است در كلمه «اولى النعمة» دقت كافى بشود. از طرفى گفته مى‏شود كه «اولى النعمة» بدل است از «مكذبين» و اگر گفته هم نمى‏شد جمله كامل بود؛ زيرا جمله «ذرنى و المكذبين و مهلهم قليلا» هيچ نقصى از نظر لفظى و معنايى ندارد و از طرفى مى‏بينيم گفتن «اولى النعمة» به عنوان بدل از «مكذبين» موجب سكته هم مى‏شود هر چند سكته مليح كه اشكال به فصاحت و بلاغت قرآن نشود و از طرفى گفته‏اند تعليق يك نسبت و حكم به يك وصف مشعر بر عليت مبدأ آن وصف است؛ پس اين «اولى النعمة» نمى‏تواند بدون عنايت در اينجا آمده باشد.**

**آيا اين عنايت همان نيست كه در سوره علق گذشت ؟. ان الانسان ليطغى ان رأه استغنى (علق 8 - 7 ) انسان موجودى است كه وقتى در مركز قدرت قرار گيرد احساس بى نيازى مى‏كند و طغيان مى‏كند و فاسد مى‏شود و اين فساد اعم است از فساد فكرى، عقيدتى، علمى، اخلاقى، سياسى، نظامى، اقتصادى و هرگونه فساد ديگر. وقتى اين فساد بحرانى شد سر از طغيان بر مى‏آورد، در برابر هر حقى مى‏ايستد و هر حقيقت را انكار مى‏كند و پايان اين روند تباهى و نابودى است، بنابر اين آيه دلالت دارد كه علت تكذيب آنها اولى النعمة بودنشان است و از هر دو آيه استفاده مى‏گردد كه انسان موجودى است كه در قدرت و نعمت فاسد مى‏شود چنانچه در مشكلات رشد مى‏كند.**

**بخش سوم:**

**ان لدينا انكالا و جحيما (12) و طعاما ذاغصة و عذابا اليما (13) يوم ترجف الارض و الجبال و كانت الجبال كثيبا مهيلا (14) انا ارسلنا اليكم رسولا شاهدا عليكم كما ارسلنا الى فرعون رسولا (15) فعصى فرعون الرسول فأخذناه اخذا وبيلا (16) فكيف تتقون ان كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا (17) السماء منفطربه كان وعده مفعولا (18) ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا (19).**

**ترجمه: نزد ماست بندهاى گران و دوزخ \* و طعامى گلوگير و عذابى دردناك \* روزى كه زمين و كوهها به لرزه آيند و كوهها تپه‏اى از ريگ روان گردند \* ما بر شما پيامبرى فرستاديم كه بر اعمالتان گواه است \* بدانسان كه بر فرعون هم پيامبرى فرستاديم \* و فرعون از پيامبر فرمان نبرد \* ما نيز او را بسختى فرو گرفتيم \* اگر كافر باشيد در روزى كه كودكان را پير مى‏گرداند چگونه در امان مانيد \* در آن روز آسمان بشكافد و وعده خدا بوقوع بپيوندد \* اين تذكارى است؛ پس هر كه بخواهد راهى بسوى پروردگارش آغاز كند.**

**معانى برخى از واژه‏ها:**

**«طعام ذاغصة» يعنى الضريع و الزقوم. روى عن النبى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله سمع قارئاً يقرء هذه فصعق (كشاف سوره مزمل) و نيز روايت شده است آن حضرت روزه داشت پس طعامى پيش او آوردند در اين هنگام اين آيه را نزد ايشان خواندند حضرت طعام را نخورد فرمود برداريد آن را. در شب دوم هم اين صحنه تكرار شد و همچنين در شب سوم (كشاف سوره مزمل).**

**«ترجف» از رجفه است به معناى زلزله و لرزش شديد.**

**«الكثيب» شن انباشته، از كثب به معناى گردآوردن و جمع كردن است.**

**«مهيل» از هيل است به معناى زير و زبر شدن.**

**«شاهد» و شهيد از شهادت مشتق شده است و به معناى حضور است و در استعمالات عرفى به معناى گواه و كشته شدن در ميدان جنگ است و شايد به مناسبت حضور شهيد در جبهه و حضور شاهد در صحنه قضيه‏اى كه در باره آن شهادت مى‏دهد.**

**و اما استعمال شهيد و شاهد در مورد انبياء كه در موارد متعددى از قرآن آمده است يا به اين اعتبار است كه آنان اعمال امت خود را مى‏بينند و متحمل شهادت مى‏شوند و در روز رستاخيز شهادت مى‏دهند يا به اعتبار ديگر است كه بعداً در اين باره سخن خواهيم گفت.**

**«وبيلا» ثقيلا غليظا، الوبيل، العصاء الضخمة، الوابل، المطرالعظيم.**

**«تتقون» اى فكيف تتقون الله و تخشونه يوم القيامة الجزاء لان تقوى الله خوف عذابه.**

**«يجعل الولدان شيبا» مثل فى الشدة، روزى كه بچه‏ها را پير مى‏كند.**

**«منفطر به» معناى پاره و شكافته به سبب اين روزها يا در اين روز.**

**تفسير آيات:**

**همانا در نزد ما زنجيرهاى سنگين و آتش افروخته است و غذاهايى است كه از گلو پايين نمى‏رود و گير مى‏كند و عذاب دردناك هست. اينها همه در روزى است كه زمين به شدت مى‏لرزد و كوه‏ها نيز. كوه‏هاى سخت و سنگين كه از خاك هاى سفت و سنگ هاى روى هم انباشته قرار داده شده‏اند و اينها اوتاد زمين هستند از شدت لرزش به شنهاى روان و انباشته شده تبديل مى‏گردد و گذرگاه را به همه راهروان مى‏بندد.**

**ما بسوى شما رسولى فرستاديم كه در همچون روزى عليه شما گواهى خواهد داد همچنانكه به سوى فرعون رسولى فرستاديم و فرعون در مقابل نافرمانى كرد؛ پس ما او را گرفتيم به گرفتن سخت. در دريايى متلاطم غرقش كرديم و به سيلابش داديم و بساط او را برچيديم و خودش را عبرت جهانيان و آيندگان قرار داديم.**

**پس شما اگر نافرمانى كنيد چگونه خود را حفظ و حراست خواهيد كرد. روزى كه از شدت عذاب و گرفتارى بچه را پير و آسمان را منشق خواهد كرد و بدانيد كه وعده خداوند عملى خواهد شد.**

**اينها كه گفته شد پند و اندرز است براى كسى كه بخواهد راهى بسوى خدا داشته باشد.**

**آيات اين بخش پيرامون معاد سخن مى‏گويد. در نخستين سوره نيز يعنى سوره علق، با تعبير «ان الى ربك الرجعى» از جهان پس از مرگ سخن گفته شد و همچنين در آيه «سندع الزبانيه» سخن از معاد رفت و به زبانيه يعنى موكلين آتش جهنم اشاره شد. در اين سوره هم اين آيات در باره جهان پس از مرگ نازل شده‏اند.**

**در موضوع معاد سخن فراوان گفته شده است و ما در اينجا به مناسبت آيات مباركه اشاره مختصرى به آن مى‏كنيم.**

**بايد گفت تاريخ آغاز بحث معاد را نمى‏توان به طور دقيق تعيين كرد و هر چه تلاش كنيم كه بفهميم اين تفكر از چه زمانى وارد فرهنگ بشر شده است موفق نخواهيم بود جز آنكه بگوييم تاريخ اين بحث با تاريخ بشريت شروع شده است؛ زيرا طبيعى است كه بگوييم روزى كه بشر متفكر و انديشمند در روى زمين به وجود آمد اين سؤال برايش مطرح شد: «از كجا آمده‏ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به كجا مى‏روم؟»؛ زيرا هر كسى مى‏خواهد آغاز و انجام خود و كار خود را بداند. انسان آنچه به چشم خود مى‏ديد مرگ بود؛ اما آيا با مرگ همه چيز تمام مى‏شود؟ يا عاملى پس از مرگ وجود دارد و در اين صورت كجا و چگونه؟ معاد همواره به شكل سؤال مطرح بوده است.**

**در اين باره سخن فراوان گفته شده است؛ ولى پاسخهاى اين سؤال به طور كلى چنين بوده است.**

**1 ـ مكتب «لاادريون»: يعنى اشخاصى كه پس از اين همه تلاش و كوشش چيزى دستگيرشان نشده و بالاخره گفته‏اند «اول و آخر اين كهنه كتاب افتاده است.» و اينان كم نيستند؛**

**2 ـ «ماديون»: اينان همه دست آوردهاى بشر را مانند مذهب، فلسفه، منطق و اخلاق را نفى مى‏كنند، از جمله معاد را و هر چه غير مادى مانند خدا، روح، فرشته، وحى و همه مجردات، هر چند اينان بر اساس مبناى خود شالوده فلسفه و منطق خاصى را ريخته و حتى مسائلى را هم به عنوان اخلاق مادى مطرح مى‏كنند؛**

**3 ـ «فلاسفه» كه فقط راه تعقل را پيش گرفته و بر آستانه استدلالات عقلى معتكف شده‏اند. آنان به بقاى روح و وجود خوشيها و دردها و عذابهاى روحى رسيده‏اند و غالباً آن را اثبات نموده‏اند و برخى نام معاد روحانى گذاشته‏اند و اما معاد جسمانى را يا نفى كرده‏اند، يا به آن نرسيده‏اند؛**

**4 ـ «علم گرايان (علوم تجربى)»: آنان نيز در اين وادى پاى در گل هستند زيرا علوم تجربى و مادى را نه براى اثبات و نه براى نفى راهى نيست؛**

**5 ـ «مذهب» كه منطق انبياست. اينان معاد را نه تنها پذيرفته‏اند و تبليغ كرده‏اند بلكه معاد را معاد جسمانى مطرح نموده‏اند. از آثار انبياء گذشته فقط تورات و انجيل به صورتى كه باقى مانده‏اند از معاد سخن گفته‏اند ولى كاملاً به طور اجمال، اما در قرآن اين بحث خيلى زياد تعقيب شده و آيات زيادى در اين باره نازل گشته است.**

**همانطور كه ديديم از نخستين سوره قرآن بر اين مطلب تكيه شده است و مسأله آخرت و قيامت و معاد و بهشت و جهنم به عنوان ضامن اجراى احكام اسلام مطرح شده است. بايد توجه داشت كه در اسلام ضمانت اجرايى فرامين و دستورات اخروى علاوه بر مجازاتهاى دنيوى از قبيل ديات و حدود و قصاص و تعزيرات، به مجازاتهاى خدايى هم زياد تكيه شده است. حتى اگر بخواهيم از حيث اهميت درجه بندى كنيم بايد ثوابها و عذابهاى اخروى را درجه يك و عذابهاى خدايى و دنيوى را درجه دو و مجازاتهاى بشرى را درجه سه به شمار آوريم و بايد بگويم منظور از عذابهاى دنيوى همان گرفتاريهايى است كه مردمان بد در نتيجه كارهاى زشت خويش سرانجام گرفتار آنها مى‏شوند؛ مانند فرعون، شداد و قارون و كفار قريش و ... مسأله آخرت و معاد در قرآن بيشتر از نظر پاداش نيكوكاران و كيفر بدكاران و عاصيان مطرح مى‏شود. اكنون نگاه گذرايى به آيات مى‏افكنيم.**

**آيات دوازده ـ سيزده ـ چهارده مربوط به عذاب اخروى است و آيات پانزده و شانزده اشاره و يادآورى يك داستان به عذاب دنيوى اعمال انسانى توجه مى‏دهد و آيات هفده و هجده مجدداً به عذاب آخرت و روز رستاخيز مربوط است. اين آيات در رابطه با رستاخيز از چند چيز نام مى‏برند:**

**1. زنجيرهاى سنگين؛ 2. آتش افروخته؛ 3. طعام ناگوار گلوگير؛ 4. زمين لرزه؛ 5. كوهها كنده شده و مانند تل ريگ بر هم انباشته شده؛ 6. روزى كه بچه‏ها را پير كند؛ 7. انشقاق و پاره شدن آسمان؛**

**«ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً» ـ اين موعظه و پندى است يعنى هر كه بخواهد راهى به سوى خدا بگزيند راه همان است كه نموديم. اشاره در اين آيه ظاهراً به مجموع گفتار از اول سوره تا آيه هجده باز مى‏گردد و منظور از اين آيات شايد اين است كه هر چند اين خطابات متوجه رسول الله است، ولى مقصود عام است هركسى مى‏تواند با استفاده از اين گفته‏ها بسوى او راهى بگزيند.**

**بخش چهارم:**

**ان ربك يعلم انك تقوم ادنى من ثلثى الليل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذين معك والله يقدر الليل و النهار علم ان لن تحصوه فتاب عليكم فاقرؤا ماتيسر من القرآن علم ان سيكون منكم مرضى و آخرون يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله و آخرون يقاتلون فى سبيل الله فاقرؤا ماتيسر منه واقيمواالصلوة و اتواالزكوة و اقرضواالله قرضاً حسناً و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عنداللّه انّ اللّه غفور رحيم.(20)**

**ترجمه: همانا پروردگار تو مى‏داند تو شبها بر مى‏خيزى نزديك به دو سوم يا نصف يا يك سوم شب و همچنينند جمعى از كسانى كه با تو هستند. خداوند اندازه شب و روز را مى‏داند، خداوند دانست كه ابداً نخواهيد توانست آن را احصا كنيد، پس در باره شما گذشت كرد، پس قرآن را به اندازه‏اى بخوانيد كه براى شما ميسور است. خدا دانست كه برخى از شما مريض و بيمار مى‏شويد و برخى به منظور تجارت و بازرگانى سفر مى‏كنيد و برخى در برابر دشمن به مقابله مى‏پردازيد، پس قرآن را به اندازه‏اى كه ميسور است بخوانيد و نماز را برپا داريد و زكات بدهيد و به خداوند قرض دهيد، قرض الحسنه، و هر چه از اموال پيش مى‏فرستيد آن را نزد خداوند محفوظ خواهيد يافت. آن بهتر است و ثواب و مزدش بيشتر است، استغفار كنيد خداوند غفور و رحيم است.**

**ترجمه بعضى از واژه‏هاى آيه:**

**«ادنى» اسم تفضيل من الدنو به معنى القرب؛**

**«والله يقدرالليل و النهار» اى يعلم قدرالليل والنهار؛**

**«تاب عليكم» رجع اليكم و انعطف رحمته عليكم ببسط رحمته عليكم و رفع بعض التكاليف منكم و التخفيف فيكم و معناه قبول توبتهم.**

**سخنى در تاريخ نزول اين آيه:**

**مفسران همه متفقند كه تاريخ نزول اين آيه با تاريخ نزول آيات سابق فرق داشته است، اما در تعيين مقدار اين فاصله زمانى اختلاف است. برخى هجده ماه يا يك سال و برخى ديگر ده سال يا بيشتر گفته‏اند و نيز اختلاف است در اينكه اين آيه مكى است و پيش از هجرت حضرت رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نازل شده است، يا مدنى است و پس از هجرت در مدينه نازل گشته است.**

**مرحوم علامه طباطبايى در تفسير خود قول اخير را ترجيح مى‏دهد و دستور ايتاى زكات را دليل بر اين مطالب مى‏گيرند؛ زيرا زكات در مدينه واجب شده است و توجيه ديگر را رد مى‏كنند. در هر صورت آنچه مسلم است اين آيه مباركه همزمان با آيات پيش نازل نشده است.**

**تفسير آيه:**

**از اين آيه استفاده مى‏شود كه رسول الله صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پس از نزول آيات سابق گاهى دو سوم شب، كه از نصف بيشتر است و گاهى نصف شب و گاهى يك سوم شب، كه از نصف به اندازه يك ششم كمتر است، شب زنده دار بود؛ يعنى طبق فرمان خدا عمل مى‏كرد: «نصفه اوانقص منه قليلا اوزد عليه» و نيز استفاده مى‏شود كه طايفه‏اى از مسلمانها با رسول الله صلى‏الله‏عليه‏و‏آله همراهى مى‏كردند؛ يعنى آنها نيز مانند رسول الله صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شب زنده دارى مى‏كردند.**

**طبعاً هر چه زمان پيش مى‏رفته و مسلمانها بيشتر مى‏شدند اين عمل هم در ميان مسلمين رايج‏تر مى‏شد و كم‏كم داشت جنبه عمومى پيدا مى‏كرد.**

**اينگونه اعمال براى افراد خاص و استثنايى شايد مسأله نباشد؛ اما اگر بخواهد عمومى و همگانى شود مشكلاتى پيش مى‏آيد، زيرا تقدير زمان از نظر دو سوم يا نصف يا ثلث هر چند دقيق هم نباشد و به طور تقريبى باشد براى توده مردم، آن هم در آن دوره كه ساعت و زمان سنج نبود و طول شب در عرض سال بتدريج تفاوت مى‏يافت خالى از اشكال نبود. بعلاوه حالات گوناگون كه مردم دارند برخى مريض مى‏شوند و برخى مسافرت مى‏روند و برخى در جهاد شركت مى‏كنند، آن هم با وضع آن روز، بر مشكل بودن كار مى‏افزايد و اين خود نوعى اخلال ايجاد كرد، يا داشت ايجاد مى‏كرد كه خداوند اين آيه را نازل فرمود و در اين باره تخفيف داد، اما نه بنحوى كه اين كار را منع كند يا حكم سابق را فسخ كند، بلكه به شكلى بسيار ظريف و با نوعى رخصت و جايگزين ساختن اعمال ديگر، از اشكال و اخلال جلوگيرى نمود؛ لذا در صدر آيه از شخص پيغمبر سخن مى‏گويد: «ان ربك يعلم انك تقوم ادنى من ثلثى الليل و نصفه و ثلثه» ـ پروردگار تو مى‏داند همانا تو شبها را طبق دستور شب زنده دار بوده‏اى و بعد مى‏فرمايد: «وطائفة من الذين معك» ـ و جمعى از مؤمنان كه با تو بودند چنين مى‏كردند؛ اما هر چه زمان پيش مى‏رفت بر تعداد آن طايفه افزوده مى‏شد و همانطور كه گفته شد اين عمل براى افراد خاص استثنايى مشكلى ايجاد نمى‏كند؛ ولى عمومى بودنش شايد موجب مشكلاتى باشد؛ زيرا «والله يقدّر الليل و النهار علم ان لن تحصوه» ـ خداوند اندازه دقيق شب و روز را مى‏داند و مى‏داند كه همه شما نمى‏توانيد آن را اندازه گيرى كنيد، به جهت عدم امكانات و عدم خوگيرى بسيارى از مردم به وقت شناسى، خصوصاً هنگامى كه موضوع بلندى و كوتاهى شبها پيش مى‏آيد.**

**«فتاب عليكم» ـ پس گذشت كرد، به شما تخفيف داد و شما مى‏توانيد آن اندازه را ملاحظه نكنيد ولى «فاقرؤا ما تيسر من القرآن» ـ به هر اندازه كه ميسور است قرآن بخوانيد.**

**«علم ان سيكون منكم مرضى و آخرون يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله و آخرون يقاتلون فى سبيل الله» ـ خدا مى‏داند بعضى از شما مريض و بيمار مى‏شويد و برخى به مسافرت به جهت كسب روزى مى‏رويد و همچنين بعضى از شماها فى سبيل الله مشغول مى‏شويد و با اين وضع نمى‏توانيد آن برنامه را اجرا كنيد.**

**پس «فاقرؤا ما تيسر منه و اقيمواالصلوة و آتواالزكوة و اقرضواالله قرضا حسنا» ـ پس به اندازه‏اى كه ميسور است قرآن بخوانيد و نماز را بر پا داريد و زكات مال خود را بدهيد و با دادن قرض الحسنه از تهى دستان دستگيرى نماييد؛ اينها مى‏تواند جاى آن عمل و برنامه نسبتاً سنگين را پر كند و بدانيد:**

**«و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عندالله هو خيراً و اعظم اجراً و استغفرواالله ان الله غفور رحيم» هر چه از اعمال خير پيش از خود بفرستيد آن را پيش خداوند مى‏يابيد و مزد آن را كه بزرگتر و بهتر است و از خداوند طلب مغفرت كنيد؛ خداوند آمرزنده مهربان است.**

**جهت هدايت آيات:**

**ـ آيه ده مربوط به محور پنج رابطه انسان ـ جهان؛**

**ـ آيه يازده مربوط به محور دو رابطه دو انسان ـ خدا؛**

**ـ آيه دوازده مربوط به مركز سه شناخت انسان؛**

**ـ آيه دوازده تا هجده مربوط به محور يك رابطه خدا ـ انسان؛**

**ـ آيه نوزده مربوط به محور دو رابطه انسان ـ خدا؛**

**ـ آيه بيست مربوط به محور دو و يك رابطه خدا ـ انسان و انسان ـ خدا.**

**1 ـ ترجمه آيات از عبدالحميد آيتى.**